

شفافیت و تیرگی معنایی اسامی مرکب زبان فارسی از دیدگاه شناختی

مهدی سبزواری*

استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور واحد تهران، تهران، ایران

پذیرش: ۹۱/۱۰/۱۷

دریافت: ۹۱/۶/۲۷

چکیده

مطالعه و ویژگی‌های صرفی، نحوی، آوایی و معنایی اسامی مرکب همواره مورد توجه زبان‌شناسان بوده است. شفافیت و تیرگی معنایی اسامی مرکب از موضوعاتی است که در حوزه معناشناسی محل مطالعات مختلف است. در پژوهش‌های انجام‌شده انواع اسامی مرکب به‌لحاظ دارا بودن یا نبودن هسته^۱ معنایی، شناسایی و توصیف شده‌اند و با استناد به معیار وجود یا نبود هسته، اسامی مرکب به دو گروه اصلی درون‌مرکز و برون‌مرکز تقسیم شده‌اند. گروه اول دارای هسته و به‌لحاظ معنایی شفاف‌اند و گروه دوم فاقد هسته‌اند و معنای تیره دارند. تا جایی که نگارنده آگاهی دارد، پژوهش‌های انجام‌شده درباره این واژه‌ها مبتنی بر توصیف صرفی و نحوی و ایجاد تمایز معنایی بین اسامی مرکب است و علت شفافیت و تیرگی این نوع واژه‌ها به‌روشنی تبیین نشده است. در این مقاله، با رویکردی شناختی به تبیین شفافیت و تیرگی معنایی اسامی مرکب پرداخته می‌شود. دستاوردهای نظریه^۲ کارین^۳ (۱۹۹۷ و ۲۰۰۱) در روان‌شناسی زبان- که اهداف دیگری را در زمینه تولید و پردازش اسامی مرکب در ذهن گویشوران دنبال می‌کند- به‌طور غیرمستقیم برای تبیین شفافیت و تیرگی معنای اسامی مرکب راهگشاست. این مقاله کوششی است نوآورانه برای رسیدن به این تبیین.

واژه‌های کلیدی: اسامی مرکب، شفافیت و تیرگی معنایی، اصل ترکیب‌پذیری معنایی، نظریه کارین.

۱. مقدمه

از دیدگاه شناختی به طور عام و نظریه کارین به طور خاص، رابطه معنایی^۳ میان اجزای اسامی مرکب معیاری قطعی برای تعبیر نهایی اسم مرکب است و آنچه مفهوم نهایی اسم مرکب را تعیین می‌کند، چگونگی پیوند اجزای ترکیب با یکدیگر براساس وجود همین رابطه معنایی است. رابطه معنایی در اسامی مرکب حاصل پیوند هسته و توصیفگر^۴ است. روان‌شناسان زبان که در چارچوب زبان‌شناسی شناختی تحقیق می‌کنند، اسامی مرکب را اغلب در این حوزه‌ها مطالعه می‌کنند:

۱. چگونگی شکل‌گیری ترکیب؛

۲. چگونگی بازنمود و استفاده از ترکیب‌ها و دسترسی به آن‌ها در دایره واژگانی ذهن گویشور.

حوزه اول، شکل‌گیری ترکیب براساس وجود نوعی رابطه معنایی در اسامی مرکب است که اجزای ترکیب را به هم پیوند می‌دهد. هنگام مطالعه اسامی مرکب، بررسی وجود یا نبود رابطه معنایی و نوع رابطه بین اجزای اسم مرکب اهمیت دارد. میزان اهمیت نوع رابطه معنایی در بازیابی و دسترسی به اسم مرکب در ذهن گویشور از موضوعات حوزه دوم است. در این مقاله به این پرسش پاسخ می‌دهیم که آیا می‌توان با رویکردی شناختی، تحلیل و تبیین متفاوتی از توصیف زبان‌شناختی برای شفافیت و تیرگی معنایی اسامی مرکب به دست داد. برای تبیین این مسئله از دستاورد نظریه کارین- که رویکردی شناختی دارد- بهره می‌گیریم. نخست تقسیم‌بندی معنایی اسامی مرکب و نمونه‌هایی از انواع آن را بیان می‌کنیم؛ در ادامه به اصل ترکیب‌پذیری معنایی^۵ و ارتباط آن با مبحث فعلی می‌پردازیم؛ سپس اهم نظریات زبان‌شناسان درباره معنانشناسی اسامی مرکب را بازگو می‌کنیم و در پایان، تبیین نظری شفافیت و تیرگی معنایی اسامی مرکب را از دیدگاه نظریه کارین می‌آوریم. داده‌های این مقاله برگرفته از رساله دکتری نگارنده (۱۳۸۸) و رساله دکتری خباز (۱۳۸۵) است.

در ترکیب‌سازی^۱، اسامی و صفات و افعال با هم ترکیب می‌شوند و واژه‌ای نو با مدخلی جدید در دایره واژگان گویشور و واژگان زبان به وجود می‌آید. در زبان فارسی، جایگاه هسته ثابت نیست و هر دو صورت هسته آغازین و هسته پایانی را در اسامی مرکب غیرفعلی

فارسی مشاهده می‌کنیم. در ترکیب‌های غیرفعلی اسمی، یکی از اجزای ترکیب، توصیفگر و اسم بعدی هسته است. هسته جزئی است که بر مقوله ترکیب دلالت دارد. نقش توصیفگر نیز که قبل یا بعد از هسته می‌آید، توصیف و تحدید هسته است و به این ترتیب، هسته را از سایر اعضای هم‌مقوله خود متمایز می‌کند.

انواع اسامی مرکب از لحاظ معنایی و وضعیت هسته معنایی آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. اسامی مرکب درون‌مرکز:^۷ در این نوع، هسته نحوی و معنایی یکی است و مقوله ترکیب براساس مقوله یکی از اجزای آن که همان هسته است، تعیین می‌شود. جزء دیگر ترکیب، توصیفگر آن است که معنای هسته را تحدید و تدقیق می‌کند. باوجود این، معنای اسم مرکب در شمول معنایی هسته است؛ مانند آلوخراسانی، آلودرد و آلو سیاه که انواع آلو و ترکیب در شمول آلو به‌عنوان هسته است. نمونه‌های دیگری از اسامی مرکب هسته‌آغازین عبارت‌اند از: آینه‌بغل، آینه‌جلو، آینه‌قدی، اتوبخار، اجاق برقی، اره برقی، اره دوسر، اره مویی، اره نواری، انبردست، انبرقفل، آچارشمع و ترمزدستی. نمونه‌هایی از اسامی مرکب درون‌مرکز هسته‌پایانی عبارت‌اند از: آیین‌نامه، اجاره‌بها، اجاره‌نامه، اجازه‌نامه، اردک‌ماهی، اره‌ماهی، برق‌ماهی، پرنده‌ماهی، لوبیاپلو، آزادراه و بزرگراه.

۲. اسامی مرکب برون‌مرکز:^۸ در این نوع اسامی مرکب هسته معنایی وجود ندارد و محذوف است. مرجع برون‌مرکزها در خارج از آن‌ها یافت می‌شود و هیچ‌یک از اجزای ترکیب در شمول معنای دیگری نیست. در این نوع ترکیب‌ها، رابطه هسته و توصیفگر نیز دیده نمی‌شود. درواقع، در اسامی مرکب برون‌مرکز، هسته نحوی و معنایی اصلی محذوف است و تعبیر این نوع ترکیب‌ها تا حدود زیادی، وابسته به دانش دایرةالمعارفی گویشور و بی‌قاعده است؛ زیرا معنای ترکیبی ندارند. برای مثال، گویشور باید بداند که «سینه‌سرخ» نوعی پرنده است؛ زیرا پرنده بودن از داخل این ترکیب استنباط نمی‌شود و درواقع، همین پرنده است که هسته اصلی نحوی و معنایی است و حذف شده است. نمونه‌های دیگری از اسامی مرکب برون‌مرکز عبارت‌اند از: آب‌رنگ، آب‌زیرکاه، آب‌طلاکار، آبله‌رو، آب‌مروارید، آب‌نبات، آتش‌پاره، آجرفرش، آجرکار، آجرنما، آخرین‌مدل، آدم‌برفی، آردآلو، آرزوبه‌دل، بوقلمون‌صفت، بهارنارنج، خارپشت، شانسه‌سر، جوجه‌تیغی، پوست‌کلف، صاف‌کار، صدبرگ، صفرکیلومتر، کمک‌راننده، کمک‌فنز، کوردل و کوررنگ.

نوعی از اسامی مرکب برون‌مرکز را در زبان سانسکریت اصطلاحاً ترکیب‌های باهوویره‌ی^۱ می‌نامند؛ به این معنا که این ترکیب‌ها به فردی اشاره و ارجاع دارند که دارای ویژگی خاصی است که در ترکیب به آن اشاره شده و اسم مرکب نوعی معنای قراردادی دارد. این نوع ترکیب نوعی تقسیم‌بندی دقیق از تعبیر معنایی اسم مرکب است. در زبان آلمانی، کلمهٔ kahlkopf (کله‌تراشیده) به معنای فرد کچل است و در فارسی می‌توان به «سرخلوتیان» اشاره کرد.

۳. اسامی مرکب دوتایی/ عطفی/ هم‌پایه/ متوازن:^۱ این نوع اسامی مرکب مانند برون‌مرکزها هستند؛ از این لحاظ که هیچ‌یک از اجزای ترکیب هستهٔ معنایی نیست. در این ترکیب‌ها ارجاع با استفاده از مفاهیم اجزاء، اما در خارج از ترکیب است. برعکس برون‌مرکزها، دوتایی‌ها به لحاظ معنایی شفاف هستند و معنای ترکیب را می‌توان از اجزای آن‌ها استنباط کرد. در عین حال و برعکس درون‌مرکزها، هیچ‌یک از اجزاء در شمول معنایی دیگری نیست. برای مثال، کت و شلوار نه نوعی کت است نه شلوار؛ یعنی نمی‌توان گفت کتی که شلوار است و یا شلواری که کت است؛ بلکه ترکیبی از هر دو و در عین حال، متفاوت با هر دو است. مثال‌های دیگر از فارسی: تروتمیز، پستی‌بلندی، بندوبساط، اسباب‌اثاثیه، آینه‌شمعدان، اراندل‌واو‌باش، برف‌وشیره، کشک‌وبادمجان و رنگ‌ومش. در زبان سانسکریت این نوع ترکیب‌ها را دواندا^{۱۱} می‌نامند.

۴. اسامی مرکب بدلی:^۲ برخی پژوهشگران این گروه از اسامی مرکب را زیرگروهی از دوتایی‌ها می‌دانند؛ زیرا معنای این ترکیب‌ها مانند دوتایی‌ها حاصل تعامل هر دو جزء است؛ اما برخلاف اسامی مرکب دوتایی، هر دو جزء هستهٔ معنایی هستند و ترکیب دوهسته‌ای است؛ مانند ترکیب سرباز- معلم که می‌توان گفت سربازی که معلم است یا معلمی که سرباز است. مثال‌های دیگر از این قرار است: کاخ‌موزه، سگ‌توله، باغ‌موزه و افسرنگهبان.

۲. اصل ترکیب‌پذیری معنایی

خاستگاه اصل ترکیب‌پذیری معنایی، نحو و مباحث مربوط به معناپذیری اجزای جملات و ترکیب اجزاء و نقش آن‌ها در معنای نهایی جمله‌هاست. اصل ترکیب‌پذیری معنایی در مباحث

و ملاحظات نظری زبان و حوزه معنا نقش بسیار مهمی دارد. ویژگی‌های مختلف این اصل باعث می‌شود تا بسیاری از کارکردهای شناختی مانند توانایی ارتباط برقرار کردن، توانایی یادگیری معانی واژه‌ها و توانایی دسترسی به اطلاعات مرتبط با معانی واژه‌ها تبیین داشته باشند. بنابراین، مواردی که شامل این ویژگی‌های تبیینی شوند، از این اصل پیروی می‌کنند. نکته دیگر این است که معناشناسی آینه قوه شناختی است. قوه شناختی ترکیبی است؛ از این رو معناشناسی هم ترکیبی است. در واقع، ترکیب‌پذیری معنایی تبیینی است کارآمد برای اینکه چگونه سازکاری محدود (مانند ذهن/ مغز) قادر است مجموعه‌ای نامحدودی از جمله‌ها را درک کند.

پلتیر^{۱۳} (1: 2000) با تسامح، خاستگاه این اصل را به فرگه^{۱۴} (۱۸۸۴) می‌رساند. فرگه این اصل را «اصل متنتیت»^{۱۵} نام می‌نهد و آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «تنها در بافت یک جمله است که واژه معنا می‌یابد.» (Ibid). اصل ترکیب‌پذیری معنایی به‌طور کلی و موجز می‌گوید: «معنای یک عبارت تابعی از معانی اجزای آن با توجه به شیوه‌ای است که این اجزاء با هم ترکیب شده‌اند.» پلتیر (2: Ibid) تعریف‌های مهم این اصل را بازگو می‌کند که دو مورد از آن‌ها عبارت‌اند از:

- منظور از ترکیب‌پذیری این است که معنای یک کل تابعی نظام‌مند از معنای اجزای آن است (هیرست^{۱۶}، ۱۹۸۷).

- برایان اسمیت^{۱۷} (۱۹۸۸) پس از تعریفی کلی و عام می‌گوید ترکیب‌پذیری به این معناست که شما می‌توانید چیزی را با هر جزئی مرتبط کنید با این فرض که کلی وجود داشته باشد که دارای اجزایی باشد. شیوه‌ای نظام‌مند وجود دارد تا معنای کل را از معنای اجزای آن مشتق کنیم. به‌نظر بسیاری از محققان، اصل ترکیب‌پذیری دامنه کاربرد گسترده‌ای دارد که از کلمات منفرد شروع می‌شود و تا پاره‌گفتارها در بافت را دربرمی‌گیرد.

هنگامی که با یک کل (جمله، اسم مرکب و یا گروه) روبه‌رویم، این کل دارای اجزایی است که هرکدام معنای مستقل خود را دارند و برای معنا کردن این کل باید معنا اجزای آن را بدانیم و آن‌ها را با یکدیگر ترکیب کنیم. تا اینجا اصل ترکیب‌پذیری معنایی را در سطح انواع ترکیب‌ها لحاظ کرده‌ایم. حال اینکه معنای اجزاء چگونه با هم ترکیب می‌شود و رابطه اجزاء با



هم چگونه است، می‌تواند ما را در صف مخالفان این اصل قرار دهد؛ به‌ویژه در اسامی مرکب برون‌مرکز، معنای کل ترکیب حاصل و جمع معنای اجزاء نیست و عوامل دیگری در این میان دخیل است. هدف این مقاله، اثبات یا ردّ این اصل نیست؛ بلکه وجود این اصل، مقدمه‌ای برای پرداختن به خصوصیات و کیفیت معنایی اسامی مرکب با عنوان اصلی شناخته‌شده در نحو است که می‌توان آن را به سایر حوزه‌ها نیز تعمیم داد. بنابراین، با داشتن این سرنخ که در بسیاری از موارد، معنای کل برآیند معنای اجزای آن کل است، به سراغ اسامی مرکب می‌رویم؛ هرچند می‌دانیم این اصل همیشه و در همهٔ اسامی مرکب صادق نیست و ما به‌دنبال تفاوت‌های معنایی ترکیب‌ها و علل این تمایزها هستیم.

۳. پیشینهٔ تحقیق معناشناسی اسامی مرکب

باوئر^{۱۸} (30: 1993) اسامی مرکب را از نظر معنایی به چهار دسته: درون‌مرکز، برون‌مرکز، بدلی و متوازن (دوتایی) طبقه‌بندی می‌کند. به نظر او، اسامی مرکب درون‌مرکز آن‌هایی هستند که کل کلمهٔ مرکب در شمول معنایی هستهٔ آن قرار می‌گیرد؛ مانند armchair که نوعی صندلی است. اسامی برون‌مرکز آن‌هایی هستند که کلمهٔ مرکب در شمول معنایی هسته قرار ندارد؛ مانند redskin که به معنای سرخپوست است نه نوعی پوست.

متیوس^{۱۹} (83: 1991) بر این باور است که معنای کلمات مرکب اغلب ترکیبی نیست؛ یعنی از مجموعهٔ اجزای آن‌ها حاصل نمی‌شود. برای مثال، ترکیب انگلیسی blackbird پرندهٔ سیاه نیست؛ بلکه پرندهٔ خاصی است و جالب این است که جنس مادهٔ آن به رنگ قهوه‌ای است نه سیاه. همچنین، ترکیب فرایند زایایی نیست؛ بنابراین واژه‌های مرکب باید در فرهنگ لغت جداگانه ثبت شوند.

به‌نظر اسپنسر^{۲۰} (312: 1991)، کلمات مرکب اغلب واژگانی^{۲۱} می‌شوند و در نتیجهٔ این واژگانی شدن در معرض «تحول معنایی»^{۲۲} قرار می‌گیرند و معنای آن‌ها حاصل معنای عناصرشان نیست. اسپنسر بر این باور است که این نوع تغییر معنایی ویژگی تمام کلمات مرکب ترکیبی از جمله «انضمام اسمی»^{۲۳} است.

کاتامبا^{۲۴} (297: 1993) با اشاره به معیار معنایی، معنای برخی گروه‌های نحوی را ترکیبی

می‌داند؛ به این دلیل که معنای گروه را با کنارهم قرار دادن معنای اجزایش می‌توان استنباط کرد. البته به‌نظر او، معنای برخی گروه‌های نحوی ترکیبی نیست و باید آن‌ها را در فرهنگ لغت جای داد و معنایشان را به‌خاطر سپرد؛ مانند بسیاری از گروه‌های فعلی دوتایی.^{۲۵} در فرهنگ لغات، این نوع گروه‌ها را اصطلاح می‌نامند.

کاتامبا ترکیبی بودن معنای واحدهای زبانی را با فهرست کردن این واحدها بر روی یک طیف مرتبط می‌داند. در یک‌سوی این طیف تکواژها قرار دارند که کوچک‌ترین واحدهای تجزیه‌ناپذیر زبانی هستند و باید در واژگان فهرست شوند؛ بعد از تکواژها، واژه‌ها هستند که ممکن است معنای آن‌ها ترکیبی و تجزیه‌پذیر باشد. بعد از واژه‌ها، کلمات مرکب قرار دارند که اغلب معنای ترکیبی دارند و از این نظر نیازی به فهرست شدن و حفظ کردن آن‌ها نیست. بعد از ترکیب‌ها، گروه‌ها هستند که بعضی از آن‌ها معنای خاص پیدا کرده‌اند و باید آن‌ها را حفظ کرد. واحد انتهایی طیف، جمله‌ها هستند که اغلب به فهرست شدن نیاز ندارند؛ زیرا از واحدهای پایینی و با استفاده از قواعد عام ساخته شده‌اند.

به‌نظر کاتامبا، معنای اسامی مرکب برون‌مرکز تیره است و نمی‌توان معنای ترکیب را از جمع معانی اجزای آن استخراج کرد و مشمول ترکیب‌پذیری معنایی نمی‌شوند. این ترکیب‌ها باید در دایرهٔ واژگان فهرست شوند و به‌دلیل همین تیرگی معنایی است که اسامی مرکب برون‌مرکز در ساخت کلمات جدید بسیار کمتر استفاده می‌شوند (Ibid: 320).

کاتامبا با اشاره به‌نظر سلکریک^{۲۶} (1982: 25) می‌گوید که او ساخته شدن اسامی مرکب برون‌مرکز را توسط گروهی از قواعد ساخت گروهی بافت آزاد می‌داند. با این حال، تعبیر هرکدام از این ترکیب‌ها منحصر به‌فرد و تابع شرایط خاص آن ترکیب است. کاتامبا وجود قواعد خاص برای تعبیر اسامی مرکب برون‌مرکز را مورد تردید قرار می‌دهد و معتقد است باید تمام ترکیب‌های برون‌مرکز را به‌دلیل تیرگی معنایی در دایرهٔ واژگان فهرست کرد و آن‌ها را مانند اصطلاح، و هر دو گروه را «واژه‌های فهرست‌شده»^{۲۷} در نظر گرفت (Katamba, 1993: 231).

به‌نظر فاب^{۲۸} (2001: 1)، معنای کلمهٔ مرکب تاحدودی ترکیبی است؛ اگرچه اغلب نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. برای مثال، popcorn ذرتی است که پف می‌کند (صدای بامب می‌دهد). از آنجا که معنای این کلمه را می‌دانیم، می‌توانیم بگوییم که هرکدام از اجزای آن چه سهمی در



معنای کل دارند؛ اما اگر معنای کل را ندانیم، با اطمینان نمی‌توانیم از کنار هم قرار دادن معنای اجزاء به معنای کل پی ببریم. از نظر او، پیش‌بینی‌ناپذیری معنای اسامی مرکب به دلیل وجود دو ویژگی در ترکیب است: ۱. اسامی مرکب به مرور زمان مشمول فرایندهای تغییر معنایی از جمله فرایند مجاز^{۲۹} می‌شوند؛ برای مثال redhead فردی است که دارای موهای قرمز است نه سر قرمز. ۲. احتمال دارد بین اجزای اسامی مرکب روابط معنایی مختلفی وجود داشته باشد درست مانند اجزای جملات؛ با این تفاوت که برخلاف جمله، در ترکیب‌ها حالت، حروف اضافه و جایگاه‌های ساختاری در دسترس نیستند که بتوان روابط را از روی آن‌ها تعیین کرد.

فاب درباره شفافیت معنایی اسامی مرکب می‌نویسد:

شفافیت و پیش‌بینی‌پذیر بودن معنای اسامی مرکب در مواردی با شفافیت ساختاری ترکیب مرتبط است و اسامی مرکب شفاف‌تر، کمتر دچار تغییرات صرفی و واجی می‌شوند. وی به نمونه‌ای «تغییر در زمانی»^{۳۰} در زبان انگلیسی اشاره می‌کند که واژه like به مرور زمان به‌لحاظ ساختی و معنایی، به پسوندی اشتقاقی تبدیل شده است (1: 2001).

هاسپلمت^{۳۱} درباره معنانشناسی اسامی مرکب در کتاب خود می‌نویسد: «معمولاً اولین عضو ترکیب، نقش توصیفگر را به‌عهده دارد و توصیفگر دلالت معنایی عنصر دوم ترکیب را محدود می‌کند؛ به سخنی دیگر، معنای ترکیب زیرشمولی^{۳۲} از عضو دوم آن است. بنابراین lipstick نوع خاصی از stick است نه lip» (86: 2002).

از آنجایی که عنصر دوم از لحاظ معنایی مهم‌تر است و نقش اصلی را داراست، در اسامی مرکب از آن با عنوان هسته نام برده می‌شود و عنصر توصیف‌کننده را وابسته^{۳۳} می‌خوانند. در انگلیسی، هسته ترکیب همیشه عنصر دوم است؛ اما در زبان‌های دیگر مانند اسپانیولی، هسته اولین جزء ترکیب است.

زبان‌شناسان ایرانی ضمن آگاهی از انواع اسامی مرکب، تمایزات معنایی آن‌ها را برشمرده‌اند. در اینجا چند نمونه از پژوهش‌های آن‌ها را معرفی می‌کنیم.

شکی (47: 1964) کلمات مرکب را به‌لحاظ روابط معنایی بین اجزاء به درون‌مرکز (مثل مادر بزرگ و آبشار) و برون‌مرکز (مانند ریش سفید، گاو میش و گل‌رخ) و از نظر رابطه معنایی اجزاء با کل کلمه مرکب به متمایز و نامتمایز تقسیم می‌کند. منظور او از کلمات مرکب متمایز

این است که معنای کلمات مرکب را می‌توان از عناصر واژگانی و رابطه دستوری درونی آن‌ها استخراج کرد (مانند مادرشوهر و بلندهمت)؛ درحالی که در کلمات مرکب نامتمایز به هیچ‌وجه نمی‌توان از عناصر واژگانی و ساختار ترکیب به معنای نهایی کلمه مرکب رسید (مانند لاک‌پشت، جوان‌مرد و گاومیش).

از نظر تهرانپسا (1978: 24)، اسامی مرکب از وحدت معنایی برخوردارند؛ به این معنا که این اسم‌ها واحدهای مستقلی هستند که برای نامیدن اشیائی در زبان به‌وجود می‌آیند (Ibid: 23). برای مثال، سازه‌های تشکیل‌دهنده کلمه مرکب شترمرغ هرکدام به‌طور مستقل در واژگان فهرست شده‌اند و به حیوان مشخصی اشاره می‌کنند؛ اما مرجع اسم مرکب شترمرغ به‌لحاظ معنایی با مرجع اجزای آن یعنی شتر و مرغ کاملاً متفاوت است.

تهرانپسا به اسم‌های مرکب فاقد هسته، مانند زبان‌گنجشک و هنرپیشه نیز اشاره می‌کند و برحسب اینکه هرکدام از ستاک‌های سازنده‌شان مفهوم مجازی داشته باشند یا نه، آن‌ها را به چهار دسته تقسیم می‌کند. دسته اول اسم‌هایی هستند که هر دو ستاکشان مفهوم غیرمجازی دارند؛ مانند لاک‌پشت و کژدم (Ibid: 101). دسته دوم آن‌هایی هستند که هر دو ستاکشان مفهوم مجازی دارند؛ مثل سگ‌دست و گاوزبان (Ibid: 102-103). دسته سوم اسم‌های مرکبی هستند که ستاک اولشان مفهوم غیرمجازی و ستاک دومشان مفهوم مجازی دارند؛ مانند شکرپنیر (Ibid: 104). دسته چهارم آن‌هایی هستند که ستاک اولشان مفهوم مجازی و ستاک دومشان مفهوم غیرمجازی دارند؛ مانند خرگوش و هزارپا (Ibid: 105).

طباطبایی درباره اهمیت هسته معنایی می‌نویسد:

معنای گروه‌های نحوی را همواره می‌توان پیش‌بینی کرد [...] در صرف نیز واژه‌های هسته‌دار (خواه مشتق خواه مرکب) معنایشان پیش‌بینی‌پذیر است مگر اینکه واژه‌گردانی شده باشند. علت این امر، آن است که معنای واژه‌های هسته‌دار از یک قاعده کلی پیروی می‌کند؛ وابسته معنای هسته را محدود و معین می‌کند؛ چنان‌که در گروه‌های نحوی نیز چنین است. در فارسی [...] زیاترین فرایندهای واژه‌سازی آن‌هایی‌اند که واژه‌های هسته‌دار را می‌سازند؛ یعنی

واژه‌های مشتق و واژه‌های مرکب درون‌مرکز (۱۳۸۲: ۳۲).

طباطبایی در ادامه می‌گوید این‌گونه نیست که معنای واژه‌های بدون هسته به‌کلی تیره و پیش‌بینی‌ناپذیر است. معنای واژه‌های متوازن، حاصل معانی عناصر سازنده آن‌هاست و در نتیجه، کاملاً شفاف است. معنای واژه‌های برون‌مرکز قاعده‌مند نیست؛ اما از آنجا که این

کلمات برحسب قیاس ساخته می‌شوند، معنایشان را نیز برحسب قیاس می‌توان درک کرد. برای مثال، با توجه به اینکه فارسی‌زبانان می‌دانند که «خارپشت» حیوانی است که «خار» بر «پشت» دارد و «لاک‌پشت» حیوانی است که لاک بر پشت دارد، درمی‌یابند که «خارسر» حیوانی است که «خار» بر «سر» دارد. البته، زایایی چنین الگوهایی را با الگوهایی که واژه‌های هسته‌دار می‌سازند، نمی‌توان مقایسه کرد.

خباز (۱۳۸۵: ۹۲) دربارهٔ معیارهای تشخیص کلمهٔ مرکب از گروه نحوی، از معیارهای آوایی، صرفی، نحوی و معنایی نام می‌برد و دربارهٔ معیار معنایی می‌نویسد: معنای گروه‌های نحوی از کنار هم قرار دادن معنای اجزایشان حاصل می‌شود؛ درحالی که بعضی کلمات مرکب دستخوش تحول معنایی می‌شوند؛ به‌طوری که معنای آن‌ها دیگر از کنارهم قرار دادن اجزایشان به‌دست نمی‌آید. برای مثال، گروه اسمی مدرسهٔ تیزهوشان به‌معنای مدرسه‌ای برای دانش‌آموزان تیزهوش است؛ اما معنای کلمات مرکب دست‌نماز (به‌معنای وضو)، درازگوش (به‌معنای الاغ)، آب‌بشقاب (گیاهی آبی از خانوادهٔ جعفری) و مانند آن از کنار هم قرار دادن معنای اجزایشان به‌دست نمی‌آید.

بنابر آنچه گفته شد، تفاوت‌های معنایی اسامی مرکب به‌لحاظ وجود یا نبود هسته در اسامی مرکب مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ اما هیچ‌کدام از این مطالعات تبیینی برای این مسئله به‌دست نداده‌اند.

افراشی در مقالهٔ «نگاهی به شفافیت و تیرگی معنایی در سطح واژه‌های مرکب» نوشته است:

در معناشناسی، مفهوم تیرگی ارجاعی درمقابل شفافیت ارجاعی به‌کار می‌رود. به این ترتیب، ساخت‌ها یا بافت‌هایی تیره درنظر گرفته می‌شوند که قادر به حفظ کارکرد واقعی‌شان هنگام جایگزینی با ساخت‌های مفرد هم‌نمایه نباشند [...].

در صرف، هر واژه درصورتی شفاف درنظر گرفته می‌شود که به‌روشنی قابل تجزیه به تکواژهای سازنده‌اش باشد و دانسته‌های ما دربارهٔ تکواژهای حاضر در واژه برای تفسیر معنای واژه در بافت کفایت کند [...]. به‌عنوان نمونه‌های دیگر از شفافیت صرفی می‌توان به واژه‌های فارسی قانونمند، باهنر، درسخوان و گل‌فروشی توجه کرد که اجزایشان به‌روشنی قابل تفکیک و درک است. از سوی دیگر، واژهٔ وخیم درمقابل خوش‌خیم و بدخیم تیره می‌نماید (۱۳۷۸: ۶۳).

براساس سخنان افراشی، تیرگی معنایی- دست‌کم در وهله اول- ناشی از تیرگی صرفی است؛ به این معنا که اگر گویشور نتواند اجزای اسامی مرکب را به‌درستی شناسایی کند و در کنار هم قرار دهد و معنای هریک را بداند، اسم مرکب دارای تیرگی معنایی است و معنای کل واژه نیز قابل تجزیه و ارجاع به اجزای ترکیب نیست؛ از این‌رو تیرگی معنایی در تیرگی صرفی ریشه دارد. البته، همان‌طور که افراشی نیز می‌گوید (همان: ۶۴)، لزوماً تمام صورت‌های قابل تجزیه شفاف نیستند و نمی‌توان تجزیه‌پذیری را ملاکی دقیق و قطعی برای شفافیت دانست. به این معنا که کلمه مرکب ممکن است به‌لحاظ ساخت صرفی شفاف و تجزیه‌پذیر باشد؛ اما از لحاظ معنایی و ارجاعی تیره باشد. مثالی که افراشی می‌گوید، واژه چرب‌زبان است که می‌توان آن را به اجزای سازنده‌اش تجزیه کرد؛ اما معنای این واژه مرکب حاصل معنای اجزای آن نیست. نمونه‌های بسیاری از اسامی مرکب برون‌مرکز از این الگو پیروی می‌کنند.

در ادامه، افراشی شفافیت و تیرگی واژه‌های مرکب را به‌صورت یک پیوستار نشان می‌دهد که در یک سر آن هر دو واژه سازنده واژه مرکب معنای ارجاعی خود را حفظ کرده‌اند و واژه شفاف است؛ مانند پیراهن‌دوز، نمک‌پاش، آب‌پاش و... در میانه پیوستار کلماتی قرار می‌گیرند که واژه نخست آن‌ها دارای معنای ارجاعی و واژه دوم دارای معنای غیرارجاعی است؛ مانند دوچرخه‌سوار، ساعت‌ساز، کتابدار و حسابدار. در پایان پیوستار هم کلمات مرکب تیره را می‌بینیم که هر دو واژه آن‌ها دارای معنای غیرارجاعی است؛ مانند کلاه‌بردار، کلاه‌سبز و شبرنگ (همان: ۶۸). او به این نکته مهم اشاره می‌کند که پیوستار شفاف- تیره می‌تواند شاخصی برای مفهوم درون‌مرکز- برون‌مرکز باشد؛ به این معنا که اگر هسته نحوی ترکیب در معنای ارجاعی به‌کار رفته باشد، ترکیب درون‌مرکز می‌شود و چنانچه هسته نحوی ترکیب در معنای ارجاعی به‌کار نرفته باشد، ترکیب برون‌مرکز خواهد بود (همان: ۶۹-۷۰).

۴. تبیین شناختی شفافیت و تیرگی معنایی اسامی مرکب زبان فارسی

هنگامی‌که با یک کل و معنای ترکیبی روبه‌رویم، شفافیت و تیرگی معنایی در سطح واژه‌ها و ساخت‌های مرکب مطرح است. واژه‌های بسیط و ساده در هر زبان تیره‌اند؛ زیرا تیرگی و شفافیت در ساخت‌های بزرگ‌تر خود را نشان می‌دهند.



در اسامی مرکب برون‌مرکز، برخلاف درون‌مرکزها، مفهوم کانونی^{۳۴} در اسم مرکب وجود ندارد؛ زیرا ترکیب هسته معنایی ندارد و در نتیجه، اصل ترکیب‌پذیری معنایی بر ترکیب جاری نمی‌شود و مفهوم کانونی شکل نمی‌گیرد. در اسامی مرکب درون‌مرکز- که به‌لحاظ معنایی شفاف هستند- یکی از مفاهیم ترکیب‌شده در اسم مرکب بر کل ترکیب سیطره معنایی دارد و مفهوم کانونی اسم مرکب است؛ به سخنی دیگر کل ترکیب درباره این مفهوم است. برای مثال، در اسم مرکب «قاشق چایخوری»، مفهوم کانونی اسم مرکب قاشق است نه چایخوری و ترکیب مفهومی درباره قاشق است و یا در اسم مرکب «ساعت دیواری» ترکیب درباره ساعت است نه دیوار و مفهوم کانونی ساعت است. مفهوم کانونی (هسته) بیشترین بخش اطلاعات معنایی را به ترکیب می‌دهد و مفهوم دیگر اسم مرکب (توصیفگر) یا به عبارتی مفهوم غیرکانونی، در خدمت تعدیل، تحدید و توصیف بخشی و وجهی از این مفهوم کانونی است. علاوه بر این، مفهوم کانونی که همان هسته معنایی است، در درون‌مرکزها به‌عنوان هسته نحوی نیز ایفای نقش می‌کند و مقوله ترکیب را تعیین می‌کند. هنگام توصیف اسم مرکب به‌صورت جمله نیز، ابتدا مفهوم کانونی در جمله می‌آید (قاشقی که برای خوردن چای است). نکته دیگر این است که وقتی از گویشور خواسته می‌شود تا مفهوم اسم مرکب را شرح دهد، ویژگی‌های مفهوم کانونی را بیان می‌کند نه مفهوم غیرکانونی را. برای مثال، اگر از گویشور خواسته شود تا ویژگی‌های قاشق چایخوری را شرح دهد، درباره شکل و جنس و کاربرد قاشق نظر می‌دهد نه چای.

در اسامی مرکب برون‌مرکز، مفهوم کانونی مفهومی است که با هسته ترکیب شناخته نمی‌شود و این مفهوم در خارج از ترکیب و با مرجعی بیرونی پیوند می‌خورد؛ زیرا اساساً هسته‌ای در کلمه مرکب برای شکل‌گیری مفهوم کانونی وجود ندارد. برای مثال، در ترکیب برون‌مرکز خارپشت، مفهوم کانونی حیوانی است که خار بر پشت دارد و این هسته معنایی در خارج از اسم مرکب است و یا در ترکیب خانه‌به‌دوش، هسته معنایی و مرجع ترکیب در خارج از آن و فردی است فقیر و بی‌خانمان.

افراشی و بسیاری از زبان‌شناسان درباره شفافیت و تیرگی معنایی اسامی مرکب می‌گویند مبدأ بروز و ظهور شفافیت معنایی در حوزه صرف است؛ یعنی چنانچه واژه مرکب به‌لحاظ صرفی تجزیه‌پذیر باشد و بتوان معنای کل اسم مرکب را به‌واسطه این تجزیه‌پذیری صرفی

به معنای اجزای آن تجزیه کرد، آن‌گاه اسم مرکب به لحاظ معنایی شفاف است. اصل ترکیب‌پذیری معنایی نیز غیرمستقیم مؤید این دیدگاه است؛ به این معنا که اگر معنای اسم مرکب ترکیبی باشد و بتوان معنای کل را حاصل معنای اجزای ترکیب دانست، اسم مرکب شفاف است؛ در غیر این صورت اگر جمع معنای اجزای ترکیب در برآیند معنایی اسم مرکب به‌طور شفاف نمود پیدا نکند، اسم مرکب به لحاظ معنایی تیره است. با این وصف، در واقع امکان ترکیب کردن معنای اجزاء منوط به شفافیت ساختاری و در پی آن شفافیت معنایی اجزای اسم مرکب است.

گلفام و دیگران در این زمینه می‌گویند:

اصطلاح زبان‌شناسی شناختی عنوان توصیفی است که برای اطلاق به حرکتی عظیم در زبان‌شناسی نوین به کار می‌رود [...] این رویکرد از یکسوی علاقه بسیار به پدیده معنا نشان می‌داد که خاص معناشناسان زایشی بود؛ گرچه برخلاف معناشناسی زایشی هرگز در قالب زبان‌شناسی زایشی قرار نگرفت و از سوی دیگر خود را وام‌دار روان‌شناسی زبان می‌دانست (۱۳۹۰: ۴).

از دیدگاه شناختی، شفافیت و تیرگی معنایی می‌تواند تبیین دیگری داشته باشد.

نظریه رقابت میان رابطه‌ها در اسامی مرکب (کارین) را ابتدا در سال ۱۹۹۷م روان‌شناسان زبان، گاگنه و شوین،^{۳۰} که نگرش شناختی به زبان دارند، مطرح کردند. به‌طور خلاصه، براساس مبانی نظریه کارین، تعبیر معنایی یک ترکیب به نوع رابطه بین اجزای آن ترکیب بستگی دارد. این رابطه می‌تواند دارای اقسامی از جمله برای، واقع در، ساخته‌شده از و... باشد. در این نظریه دو ادعای اصلی مطرح است: اول اینکه، رابطه بازنمودی وابسته است و هیچ نوع موجودیت مستقل ندارد. رابطه در ارتباط با بازنمود توصیفگر موجودیت خود را بروز می‌دهد نه بازنمایی هسته. به سخنی دیگر، رابطه براساس توصیفگر رقم می‌خورد و در این میان هسته نقشی اصلی ندارد. دومین ادعا این است که هنگام درک و فهم کلمات مرکب چندین رابطه به‌طور هم‌زمان فعال می‌شوند و برای انتخاب شدن با هم رقابت می‌کنند. در وهله اول، توصیفگر مسئول تعبیر ترکیب است و در این میان، روابطی که با یک توصیفگر همبندی بیشتری دارند، با احتمالی بیشتر از روابطی که با آن توصیفگر همبندی کمتری دارند، فعال می‌شوند و هسته اسم مرکب نقشی ثانویه دارد. هسته تعیین می‌کند که آیا یک رابطه خاص امکان‌پذیر است و ترکیب دو سازه با این رابطه شدنی است یا نه. دانش یک

مفهوم مرکب شامل اطلاعاتی دربارهٔ بسامد این روابط است؛ به این ترتیب که باز نمود مفهومی هر اسم شامل روابطی است که آن اسم هنگامی که به عنوان توصیفگر عمل می‌کند داراست نه روابطی که آن اسم در جایگاه هسته پذیراست.

بر اساس نظریهٔ کارین، روابط با هم در رقابت‌اند و روابطی که با بسامد بیشتری برای یک توصیفگر به کار می‌روند، با احتمال بیشتری برای ترکیب مفاهیم انتخاب می‌شوند. برای مثال، رابطهٔ مکانی برای مفهوم mountain بسامد کاربرد بالایی دارد و تعبیر ترکیبی مانند mountain bird از ترکیبی مانند mountain magazine آسان‌تر است. اینکه توصیفگر در روابط مختلفی وارد شود، باعث به وجود آمدن شبکه‌ای از روابط برای هر توصیفگر می‌شود که مختص آن است و نشان می‌دهد هر نوع رابطه با یک توصیفگر پیوند خورده است. در مثال‌های یادشده، توصیفگر کوهستان به لحاظ نوع، بر رابطهٔ مکانی دلالت دارد و بیشترین بسامد را با این رابطه داراست؛ اما در مواردی مانند مثال دوم رابطه تغییر می‌کند و در اینجا رابطه از نوع دربارهٔ (about) است (مجله‌ای دربارهٔ کوهستان).

دانش استفاده از یک توصیفگر خاص با روابط مختلف را توزیع رابطه‌ای توصیفگر^{۳۶} می‌نامند و این توزیع تعیین می‌کند که چه رابطه‌ای در ترکیب رابطه‌ای استفاده شود. از موارد اختلاف نظریهٔ کارین با نظریه‌های طرح‌واره‌ای^{۳۷}، تفاوت توصیفگر و هسته و نقش توصیفگر در ایجاد رابطه‌ای خاص با هسته است.

گاگنه و شوین (2002) در مقالهٔ خود - برخلاف رویکردشان در نظریهٔ کارین - می‌گویند که فعال‌سازی روابط به هم‌ایندی آن‌ها با توصیفگر ارتباطی ندارد. با این حال، مدل بازنگری‌شدهٔ خود را از نظریهٔ کارین ارائه نمی‌کنند که تأثیرات روابط را در ترکیب پیش‌بینی کند. از این رو، در پیشینهٔ تحقیق اسامی مرکب همچنان به نظریهٔ کارین استناد می‌شود.

با توجه به یافته‌های این نظریه و شکل‌گیری ترکیب‌ها بر اساس وجود رابطه، می‌توان برای شفافیت یا تیرگی اسامی مرکب تبیینی به دست داد: در اسامی مرکب درون‌مرکز و اسامی مرکب دارای هستهٔ معنایی، وجود نوعی رابطهٔ معنایی بین اجزای ترکیب به سادگی استنباط می‌شود و ذهن گویشور آن را بازکاوی می‌کند؛ به همین علت تعبیر اسم مرکب به سرعت انجام می‌شود. در واقع به دلیل وجود همین رابطه است که مرجع ترکیب را درون ترکیب شناسایی می‌کنیم و اسم مرکب شفافیت ارجاعی دارد. این رابطه می‌تواند از نوع زمانی، مکانی، منشائی، موضوعی، ابزاری،

منظوری و گونه‌های دیگری باشد. برای مثال، در این اسامی مرکب درون‌مرکز بین اجزای ترکیب رابطه مکانی وجود دارد: چاپ‌خانه، سفره‌خانه، چای‌خانه، قهوه‌خانه، داروخانه، قمارخانه، سردخانه، دبیرخانه و دفترخانه. وجود همین رابطه معنایی مکانی است که معنای اسامی مرکب را شفاف می‌کند. از سوی دیگر، در اسامی مرکب برون‌مرکز و ترکیب‌های فاقد هسته معنایی، بین اجزای اسم مرکب رابطه‌ای وجود ندارد، از همان نوع رابطه‌ای که بین یک سازه در جایگاه هسته و سازه‌ای دیگر در جایگاه توصیفگر در درون‌مرکزها هست؛ زیرا اساساً هسته معنایی در اسم مرکب برون‌مرکز وجود ندارد که این رابطه شکل بگیرد و مفهوم کانونی بروز پیدا کند و مرجع بر این مفهوم منطبق شود. از آنجایی که مرجع و مصداق برون‌مرکزها در خارج از اسم مرکب وجود دارد، نوعی رابطه انتزاعی بین آن مرجع خارجی به‌عنوان هسته و کل ترکیب به‌عنوان توصیفگر برقرار می‌شود و در آن سطح، می‌توان اسم مرکب برون‌مرکز را به‌نوعی ترکیبی درون‌مرکز و شفاف تلقی کرد. برای مثال، در اسم مرکب درون‌مرکز «آبمیوه» ذهن گویشور فارسی‌زبان به‌سرعت رابطه معنایی بین هسته (آب) و توصیفگر (میوه) را بازیابی می‌کند و ترکیب را به این صورت معنا می‌کند که آب و یا عصاره‌ای که از میوه گرفته می‌شود؛ اما با شنیدن اسم مرکب «آب‌مروارید» رابطه‌ای معنایی بین آب و مروارید وجود ندارد که ذهن گویشور آن را بازیابی کند. در واقع، درون این ترکیب هسته‌ای وجود ندارد که در کنار توصیفگر رابطه‌های معنایی را به‌وجود آورد و مرجع ترکیب در خارج از آن است و نوعی بیماری چشمی است. بنابراین، این اسم مرکب برون‌مرکز به‌لحاظ معنایی تیره است. بسیاری از اسامی مرکب برون‌مرکز به‌دلیل نبود رابطه بین اجزای ترکیب، معنای مجازی دارند که اگر برای شفافیت معنایی طیفی قائل شویم، در انتهای تیرگی طیف هستند. میزان تیرگی معنایی نیز نسبی است و از واژه‌های نیمه‌تیره برون‌مرکز مانند پاشنه‌کوتاه، الکی‌خوش، آجرنما تا واژه‌های کاملاً تیره برون‌مرکز با معنای مجازی مانند آرزوبه‌دل، آشغال‌کله، پادروا، جگرپاره، چرب‌زبان، چشم‌سفید، چشم‌شور و غیره متغیر است.

۵. نتیجه‌گیری

از دستاورد نظریه شناختی رابطه‌بنیان‌کارین برای تبیین شفافیت و تیرگی معنایی اسامی مرکب می‌توان بهره برد. نوآوری پژوهش حاضر استفاده از دستاورد این نظریه شناختی برای تبیین مقوله‌ای زبان‌شناختی است که نمونه‌ای از پژوهش بینارشته‌ای است. از سوی دیگر، کارکرد

رویکردی شناختی در تبیین مسائل زبان‌شناسی به اثبات می‌رسد. به‌طور خلاصه، می‌توان گفت براساس اصل ترکیب‌پذیری معنایی، معنای اسامی مرکب درون‌مرکز ترکیبی و حاصل معنای اجزای ترکیب است. این اصل در اسامی مرکب برون‌مرکز صادق نیست؛ زیرا معنای برون‌مرکزها را نمی‌توان ترکیب کرد، به‌طوری که معنای کل به‌طور شفاف حاصل معنای اجزای اسم مرکب باشد. در اسامی مرکب درون‌مرکز، با استفاده از مبانی نظریه‌کارین که رابطه معنایی را اساس شکل‌گیری و تعبیر ترکیب‌ها می‌داند (رابطه‌ای که میان اجزای سازنده اسم مرکب وجود دارد و زمینه بروز اصل ترکیب‌پذیری معنایی را فراهم می‌کند) اسم مرکب با جمع معنای اجزاء با محوریت رابطه‌ای معنایی، دارای معنای ترکیبی می‌شود. هنگامی که معنای اسم مرکب ترکیبی باشد، آن معنا شفاف خواهد بود. درمقابل اسامی مرکب درون‌مرکز، اسامی مرکب برون‌مرکز فاقد رابطه‌ای معنایی هستند، معنای ترکیبی ندارند و دارای تیرگی معنایی هستند.

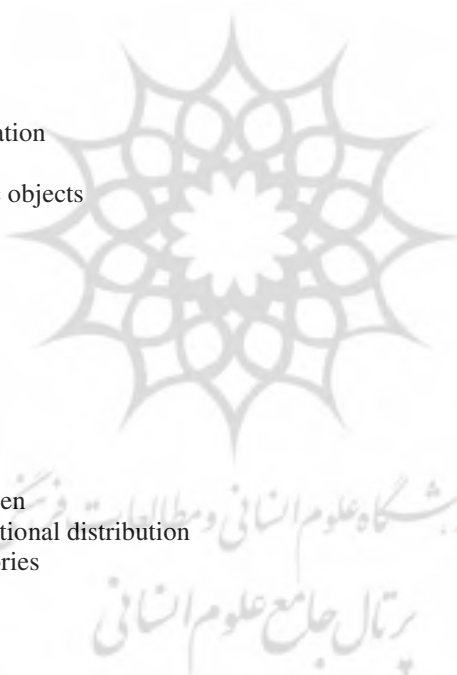
از این بحث نتیجه می‌گیریم که تقسیم‌بندی درون‌مرکز- برون‌مرکز بر تقسیم‌بندی دارای هسته معنایی- فاقد هسته معنایی و تقسیم‌بندی شفافیت معنایی- تیرگی معنایی و درنهایت بر تقسیم‌بندی دارای رابطه- فاقد رابطه معنایی منطبق است. این تقسیم‌بندی‌های دوگانه زوایای مختلف مطالعات زبانی را درباره اسامی مرکب نشان می‌دهند که به‌ترتیب عبارت‌اند از: صرف، معناشناسی (موارد دوم و سوم) و حوزه مطالعات شناختی.

نتیجه پژوهش حاضر این است که علت شفافیت و تیرگی معنایی با رویکردی شناختی در حوزه روان‌شناسی زبان و به‌طور مشخص از دیدگاه نظریه‌کارین را می‌توان وابسته به وجود یا نبود رابطه‌ای معنایی دانست. این رابطه به تشکیل مفهوم کانونی و به‌دنبال آن انطباق مرجع اسم مرکب با این مفهوم منجر می‌شود. درواقع، همه‌چیز از وجود رابطه‌ای معنایی آغاز می‌شود و با نبود این رابطه، اسم مرکب دارای معنای تیره می‌شود. میزان تیرگی و شفافیت معنایی نسبی است.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. head
2. competition among relations in nominals
3. semantic relation
4. modifier
5. the principle of semantic compositionality

6. compounding
7. endocentric compounds
8. exocentric compounds
9. bahuvrihi
10. co-ordinate
11. dvandva
12. apposition
13. Pelletier
14. Frege
15. the principle of contextuality
16. Hirst
17. Smith
18. Bauer
19. Mathews
20. Spencer
21. lexicalized
22. semantic drift
23. noun incorporation
24. Katamba
25. listed syntactic objects
26. Selkirk
27. listemes
28. Fabb
29. metonymy
30. diachronic
31. Haspelmath
32. hyponym
33. dependent
34. focal concept
35. Gagné & Shoben
36. modifier's relational distribution
37. schematic theories



۷. منابع

- افراشی، آزیتا (۱۳۷۸). «نگاهی به شفافیت و تیرگی معنایی در سطح واژه‌های مرکب». نشریه زبان و ادب دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی. ش ۹-۱۰. صص ۶۱-۷۴.
- خبان، محمد (۱۳۸۵). ترکیب غیرفعلی در زبان فارسی. رساله دکتری. دانشگاه علامه طباطبایی. تهران.



- سبزواری، مهدی (۱۳۸۸). *ترکیب‌پذیری معنایی در اسامی مرکب فارسی امروز*. رسالهٔ دکتری. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران (۱۳۷۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- گلفام، ارسلان و دیگران (۱۳۹۰). «فضای معنایی فعل شدن در زبان فارسی: نگرشی شناختی». *جستارهای زبانی*. ۲۰. ش. ۴. صص ۱۶۷-۱۴۵.
- Bauer, L. (1993). *English Word Formation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Downing, P. (1977). "On the Creation and Use of English Compound Nouns". *Language*. No. 53. Pp. 810-841.
- Fabb, N. (2001). *Compounding: The Handbook of Morphology*. Blackwell Reference Online.
- Gagne, C.L. (2001). "Relation and Lexical Priming During the Interpretation of Noun-noun Combinations". *Journal of Experimental Psychology: Learning, Memory, and Cognition*. No. 27. Pp. 236-254.
- Gagne, C.L. (2002). "Lexical and Relational Influences on the Processing of Novel Compounds". *Brain and Language*. No. 81. Pp. 723-725.
- Gagne, C.L. & E.J. Shoben (1997). "The Influence of Thematic Relations on the Comprehension of Modifier-Noun Combinations". *Journal of Experimental Psychology: Learning, Memory, and Cognition*. No. 23. Pp. 71-87.
- _____ (2002). "Priming Relations in Ambiguous Noun-noun Combinations". *Memory & Cognition*. No. 30. Pp. 637-646.
- Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold.
- Katamba, F. (1993). *Morphology*. London: Macmillan.

- Libben, G., M. Gibson, Y.B. Yoon & S. Dominiek (2003). "Compound Fracture: The Role of Semantic Transparency and Morphological Headedness". *Brain and Language*. No. 84. Pp. 50-64.
- Mathews, P.H. (1991). *Morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pelletier, F.J. (2000). *The Principle of Semantic Compositionality*. Departments of Philosophy, Computing Science, University of Alberta.
- Shaki, M. (1964). *A Study on Nominal Compounds in Neo-Persian*. Praha: Nakladatelstvi, Cechoslovenske VED.
- Spencer, A. (1991). *Morphological Theory: An Introduction to Word Structure in Generative Grammar*. Oxford: Blackwell.
- Tehranisa, S.A. (1987). *A Syntactic and Semantic Analysis of Compound Nouns in Persian*. Ph. D Dissertation. University of Michigan.

Translated Resources:

- Afrashi, A. (1999). "A Look Through Semantic Transparency and Opacity in Compound Words". *Language and Literature*. No. 9-10. ATU Press [In Persian].
- Kalbassi, A. (1992). *Derivational Structure of Contemporary Farsi*. Tehran: Institute of Cultural Studies and Research [In Persian].
- Khabbaz, M. (2006). *Non-Verbal Compounds in Farsi Language*. Ph.D. Dissertation. Allameh Tabatabaee University [In Persian].
- Sabzevari, M. (2009). *Semantic Compositionality in Compound Nouns of Neo Farsi*. Ph.D. Dissertation, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS) [In Persian].
- Tabatabaee, A. (2002). *Compound Nouns and Adjectives in Farsi Language*. Tehran: Markaz Nashre Daneshgahi [In Persian].